

مفاهیمی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان
دوره ی سی و چهارم بهمن ۱۳۹۶ شماره ی پی در پی ۲۹۴
۳۳۲ صفحه ۹۰۰ ریال
www.roshdmag.ir



رشد

نواموز



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

ISSN: 1606 - 9110



پیام خدا



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

نوآموز

♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
♦ برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
♦ دوره‌ی سی و چهارم ♦ بهمن ۱۳۹۶
♦ شماره‌ی پی‌درپی ۲۹۴
♦ مدیر مسئول: محمد ناصری
♦ **شورای سردبیری** (به ترتیب حروف الفبا):
علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی،
سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهابلو، کاظم طلایی،
شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرمارودی،
ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌اله همتی

- ♦ **دبیر:** افسانه موسوی گرمارودی
- ♦ **دستیار دبیر:** زهرا اسلامی
- ♦ **طراح گرافیک:** فریبا بندی
- ♦ **ویراستار:** شراره وظیفه‌شناس

♦ **نشانی دفتر مجله:** تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

- ♦ **صندوق پستی:** ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵
- ♦ **تلفن:** ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
- ♦ **نمابر:** ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

- ♦ **وبگاه:** www.roshdmag.ir
- ♦ **پیام‌نگار:** noamooz@roshdmag.ir

- ♦ شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
- ♦ **نشانی مرکز بررسی آثار:** تهران، صندوق پستی ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
- ♦ **تلفن:** ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷
- ♦ **شمارگان:** ۱,۲۶۰,۰۰۰ نسخه



پیامبر اکرم (ص):
**تنها بودن، بهتر از
داشتن دوست
بد است.**

- ۱ شتر دیدی، ز دیدی
- ۲ ماه بهمن ۴ وای دکمه!
- ۳ قصه‌گوی درخت‌ها... / شاعر
- ۴ پرو ترسو! ۱۰ مهم و باشکوه
- ۵ مسافر ۱۲
- ۶ ریاضی شیرین / لطیفه ۱۴
- ۷ جعبه در جعبه ۱۸ پری غلط دیکته
- ۸ شعر ۲۱ بازی ایستگاهی
- ۹ میوه‌ها ۲۲ آخر خوش مزه
- ۱۰ از تمیزی برق می‌زنیم ۲۶
- ۱۱ جانوران شگفت‌انگیز ۳۰
- ۱۲ سرگرمی ۳۰
- ۱۳ ماشینِ بادکنکی ۳۲



شتر دیدی، ندیدی

گاهی لازم است خودمان را به ندانستن بزنیم. مثلاً فکر کنید برای گرفتن گچ به دفتر مدرسه می‌روید و لابه‌لای حرف‌های خانم ناظم، اسم دوستان را می‌شنوید. بعد می‌فهمید که قرار است پدر و مادرش را به خاطر بی‌نظمی‌های او به مدرسه دعوت کنند. یا مثلاً وقتی دارید لابه‌لای کارنامه‌ها دنبال کارنامه‌ی خودتان

افسانه موسوی گرمارودی

تصویرگر: شبنوا ضیایی



تبعید امام خمینی (ره)
(دور کردن از وطن)



سخنرانی امام خمینی (ره)
(در سال ۱۳۴۲)

روزهای
مهم

۳

۳ بهمن: تولد حضرت زینب (س)
روز پرستار

حضرت زینب (س)، خواهر امام حسین (ع) هستند. چون ایشان در کربلا مراقب اسیران و بیماران هم بودند، روز تولدشان را روز پرستار نامیده‌اند. پرستارهای مهربان، روزتان مبارک!

ماه بهمن

● علی باباجانی

۱۹

۱۹ بهمن: روز نیروی هوایی

بعضی‌ها در زمین و بعضی‌ها در دریا و بعضی‌ها در آسمان از کشورمان مراقبت می‌کنند. امروز، روز کسانی است که کارشان مراقبت از آسمان کشورمان است.

۱۲

۱۲ بهمن: بازگشت امام خمینی (ره)
به ایران و آغاز دهه‌ی فجر

در این روز، امام خمینی (ره) بعد از مدت‌ها دوری از وطن به ایران برگشتند. مردم خیلی خوش حال شدند و از همه‌جای کشور برای دیدن ایشان به تهران آمدند. آن‌ها شهر را پر از گل و نُقل و شیرینی کردند.





تظاهرات مردمی



تصویرگر: رضا مکتبی

۲۲

۲۲ بهمن: پیروزی انقلاب اسلامی

در سال ۱۳۵۷، ده روز بعد از این که امام خمینی (ره) به ایران آمدند، تلاش‌های مردم به نتیجه رسید و دشمنان شکست خوردند. مردم این پیروزی را جشن گرفتند.

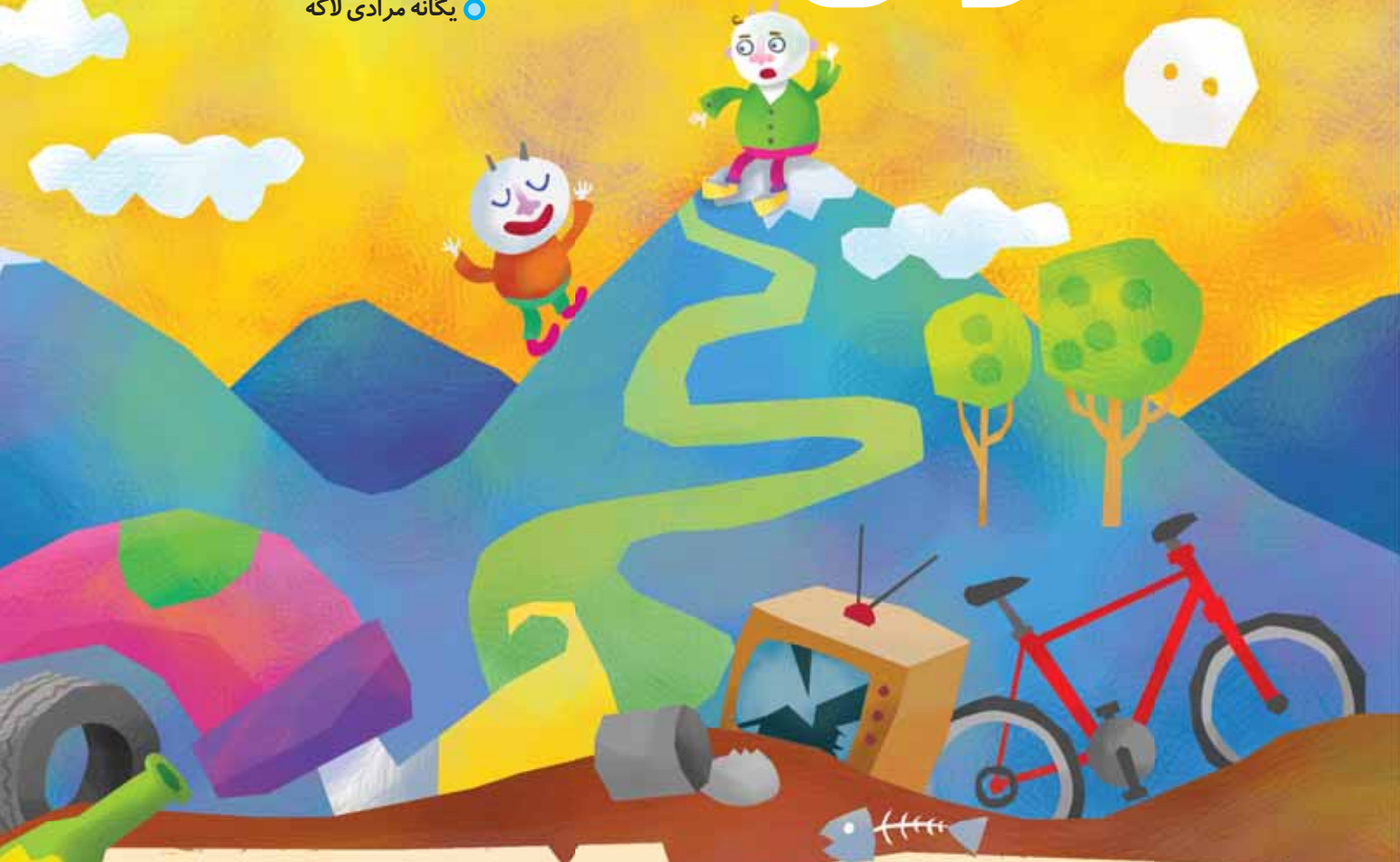


ورود امام خمینی (ره)
(به تهران)



وای دُکمه!

• یگانه مرادی لاکه



یک صندلی چوبی پیدا کرد. ته آن را کند. گذاشت روی آستینش و گفت: «اندازه اش خوب است. همین را می‌دوزم.» سوزنش را نخ کرد؛ ولی هر کاری کرد، سوزن از تخته رد نشد. غول‌غولی گفت: «عجب دُکمه‌ی به درد نخوری! خیلی سفت است. نمی‌شود آن را دوخت.»

بعد به دکمه‌ی خودش دست زد و گفت: «ولی این هم خیلی سفت است؛ پس ننه غوله چه طوری آن را دوخته؟» آن وقت هی به دُکمه نگاه کرد. آخر سر گفت: «آهان! فهمیدم. باید یک دُکمه‌ی سوراخ پیدا کنم.» غول‌غولی دوباره گشت. این دفعه یک لاستیک دوچرخه پیدا کرد. آن را گذاشت روی آستینش و گفت: «اندازه اش خوب است. سوراخ هم دارد. همین را می‌دوزم.»

غول‌غولی سر کوه غول‌ها نشسته بود. دُکمه‌ی آستینش را توی دهانش کرده بود و با دندان می‌کشید. داداش غوله از راه رسید. پرسید: «غول‌غولی چه کار می‌کنی؟» غول‌غولی گفت: «دُکمه‌ی آن یکی آستینم افتاده. دارم این یکی را هم می‌کنم. نمی‌خواهم آستین‌هایم لنگه به لنگه باشد. یکی باز و یکی بسته.» داداش غوله گفت: «خب یک دُکمه پیدا کن، بدوز جای آن که گم شده.»

غول‌غولی پرسید: «از کجا؟» داداش غوله گفت: «آدم‌ها کلی آشغال ریخته‌اند پایین کوه. هر خُرده ریزی که بخواهی پیدا می‌شود.» غول‌غولی راه افتاد. چرخید و چرخید تا رسید پایین کوه.



بعد دور تا دور
لاستیک را دوخت؛ اما وقتی
خواست آن را از جادکمه رد کند، دید
لبه‌ی دُکمه بلند نمی‌شود. غول‌غولی
فکر کرد: «باید یک دُکمه پیدا کنم که
وسطش سوراخ داشته باشد؛ اما نه یکی.
باید چند تا سوراخ داشته باشد تا مجبور نباشم
دورش را بدوزم.»
غول‌غولی دوباره کلاهش را کرد توی آشغال‌ها و این
بار یک آبکش پیدا کرد.
آبکش را روی آستینش گذاشت و سوراخ‌های وسط آن
را یکی یکی دوخت؛ اما باز هم نتوانست دُکمه را ببندد؛

چون که آبکش خیلی قلمبه بود و از جادکمه رد نمی‌شد.
غول‌غولی آبکش را با عصبانیت کند و شروع کرد به
داد و بیداد کردن که: «ای داد، ای هوار! دُکمه از کجا
پیدا کنم؟...»
این قدر سر و صدا کرد و دست‌هایش را بالا و پایین
برد و شکم گنده‌اش را تکان داد که دکمه‌ی پایین
پیراهنش کنده شد.
غول‌غولی آن را برداشت. ماچش کرد و گفت: «تو که
جلوی چشمم بودی! چرا زودتر ندیدمت؟»
غول‌غولی، دُکمه را به آستینش دوخت و خوش حال
به خانه برگشت؛ چون حالا هم آستینش دُکمه داشت و
هم شکم گنده‌اش راحت توی پیراهنش جا گرفته بود.



قصه‌گوی درخت‌ها شاعر پرنده‌ها

● مهدی مرادی

دریای آبی

● افسانه شعبان‌نژاد

دوخته مادر برایم
یک لباس خوب و زیبا
رنگ زیبای لباسم
هست آبی، مثل دریا

می‌روم من، مثل ماهی
توی این دریای آبی
می‌زنم دستی به رویش
می‌خورد او پیچ و تاب

توی دریای لباسم
می‌کنم من شادمانی
دست در دستان مادر
می‌روم من میهمانی



افسانه شعبان‌نژاد در شه‌داد به دنیا آمده است. می‌دانید شه‌داد کجاست؟ در استان کرمان است. او از کودکی دوست داشت شاعر و نویسنده شود. بالاخره هم به آرزوی خود رسید. خودش می‌گوید: «من آن‌قدر به شعر پرنده‌ها و قصه‌ی درخت‌ها گوش دادم تا یک روز دیدم خودم شاعر و نویسنده‌ی فرشتگان روی زمین شده‌ام.» شعبان‌نژاد، شاعر و نویسنده‌ی پرکاری است. او کتاب‌های زیادی برای بچه‌ها نوشته است، بیش‌تر از چهارصد کتاب شعر و قصه! او در گذشته سردبیر برنامه‌ی خردسالان رادیو و سردبیر مجله‌های رشد نوآموز و رشد دانش‌آموز بوده است. شما از این شاعر خوب کودکان، دو شعر در کتاب فارسی کلاس اول خوانده‌اید. یادتان هست؟ شعرهای راه مدرسه و مهربان‌تر از مادر. شعر «دریای آبی» اولین شعری است که از این شاعر خوب، به چاپ رسید:



باد بازیگوش • مریم اسلامی

باد بازیگوش، بعد از ظهر
در خیابان، سوت بازی کرد
بچه‌ی او روی بندِ رخت
با بلوزم، فوت بازی کرد

فوت‌های او، بلوزم را
نرم و آهسته تکان می‌داد
شالِ مادر به کتِ بابا
بازی او را نشان می‌داد



سوارِ موج • مریم هاشم‌پور

کنار ساحلِ دریا
کفِ پایم به چیزی خورد
نشستم تا ببینم چیست
که موجی آمد آن را برد

سوار موج می‌چرخید
چه رنگِ خوشگلی هم داشت
کمی هم شکل قایق بود
فقط یک بادبان کم داشت

من اوّل فکر می‌کردم
که یک موجود دریایی است
ولی رفتم، جلو دیدم
فقط یک لنگه دمپایی است



پرو ترسو!

حقیقت
شما نیست

علی اکبر زین العابدین

ترس یکی از حس‌های به درد بخور ماست. بعضی از ترس‌های ما به درد بخورند و بعضی‌ها به درد ما نمی‌خورند. باید ببینیم چگونه می‌توانیم ترس‌های به‌درد نخور را کنترل کنیم. همه‌ی ما حق داریم بترسیم؛ ولی حق نداریم دیگران را بترسانیم.

بعضی‌ها انگار خوششان می‌آید خودشان را بترسانند. بعد هم بگویند شب‌ها از ترس خوابشان نمی‌برد. خوب این چه کاری است، واقعا!

این حرف درستی نیست که می‌گویند، بچه نباید از چیزی بترسد. آدم از بعضی چیزها می‌ترسد؛ چون اگر نترسد، ممکن است آسیب ببیند.



وقتی می‌بینیم کسی از چیزی ترسیده، مسخره کردنش کار خوب و جالبی نیست.



❷ اگر گم شدیم و از بزرگ ترهایمان جدا ماندیم، به جای ترسیدن بهتر است از پلیس کمک بگیریم.



❸ لازم نیست مدام بترسیم از این که ممکن است دشمنی به کشور ما حمله کند؛ چون ارتش و سپاه کشور ما بسیار نیرومند هستند و دشمنان را از خاک ایران دور می‌کنند.



❹ شب‌ها به جای فکر کردن درباره‌ی موجودات ترسناک بهتر است کتاب‌های طنز و خنده‌دار بخوانی تا خوابت ببرد.



برو، پیرس

وقتی جواب سؤال زیر را پیدا کردی، جمله‌ی ناتمام را ادامه بده. یا نقاشی‌اش را بکش و گفت‌وگوهای بامزه بنویس. اگر دوست داشتی برای رشد نوآموز بفرست. اگر کسی ما را بترساند، چه رفتاری با او بکنیم؟

وقتی کسی ما را می‌ترساند.....
.....
.....
.....





مهم و باشکوه

• عزت‌اله الوندی

ایران بود. تا حالا این همه پرچم را یک‌جا ندیده بودم. دایی مجید گفت: «وقتی ما قهرمان می‌شویم، پرچم کشورمان بالا می‌رود. آن وقت احساس سربلندی و غرور می‌کنیم.»

دایی مجید می‌گفت: «کلمه‌ی الله وسط پرچم، یعنی خداوند با ماست و ما را یاری می‌کند. ما جز خداوند از کسی یاری نمی‌خواهیم و جز او کسی را نمی‌پرستیم.» دایی مجید پرچمی را که دستش بود پایین آورد و

اسم من پوریاست. کلاس سوم هستم و در یزد زندگی می‌کنم. هفته‌ی پیش معلم انشای ما گفت، یک خاطره بنویسیم.

من خیلی فکر کردم. یادم افتاد تابستان که به تهران رفته بودیم، با دایی مجید به استادیوم آزادی رفتیم. تیم ملی فوتبال ما با تیم ملی کشور سوریه مسابقه داشت. از بازی خوشم آمد؛ اما چیزی که برایم خیلی جالب بود، پرچم



الله‌اکبرهای دور پرچم را به من نشان داد و گفت:
«به نشانه‌ی پیروزی ما در روز ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷،
روی پرچم، ۲۲ الله‌اکبر است. ما به این پرچم احترام
می‌گذاریم.»

من گفتم: «توی مدرسه‌ی ما هم یک میله‌ی بزرگ
هست که پرچم کشورمان به آن آویزان است. ما هم هر
روز در صبح‌گاه به پرچم کشورمان احترام می‌گذاریم.»
آن روز به من خیلی خوش گذشت. بعد از بازی،
جشن گرفتیم؛ چون تیم ما به جام جهانی رفت؛ اما مهم‌تر
و باشکوه‌تر برای من این بود که نزدیک به صد هزار نفر،
پرچم کشورمان را در دست گرفته بودند و با شادی و
افتخار تکان می‌دادند.



مسافر

● مه‌ری ماهوتی

شب بود و مهتاب بود. چشم‌های مسافر، خسته و
پُر خواب بود. جلوی در رسید، تق تق تق...
صدای صاحب‌خانه آمد: «خوش آمدی! بفرما،
بنده‌ی خدا!»



صاحب‌خانه از خانه بیرون دوید و به مهمانش رسید. او را به خانه آورد. برایش سفره پهن کرد. ماه تابید و سفره‌اش را روشن کرد.
مسافر پرسید: «چرا دنبالم آمدی؟»
صاحب‌خانه از ندای قلبش برای مسافر گفت. این دفعه قلب مسافر تالاپ تالاپ زد. او به خدای مهربان ایمان آورد.
یک شب مهتابی زیبا بود. دل مسافر پر از محبت خدا بود.

مسافر گفت: «من بنده‌ی خدانستم. آتش‌رامی پرستم.»
صاحب‌خانه گفت: «اگر آتش پرستی، مهمان من نیستی.»
ماه خجالت کشید و پشت ابر رفت. مسافر توی تاریکی به راهش ادامه داد. قلب صاحب‌خانه تند زد، تالاپ تالاپ....
ندایی در دلش گفت: «بنده‌ی خوب، من هفتاد سال آبش دادم، نان‌ش دادم. تو می‌خواستی فقط یک شب از او پذیرایی کنی!»





ریاضی شیرین

● سمیه سام خانیانی

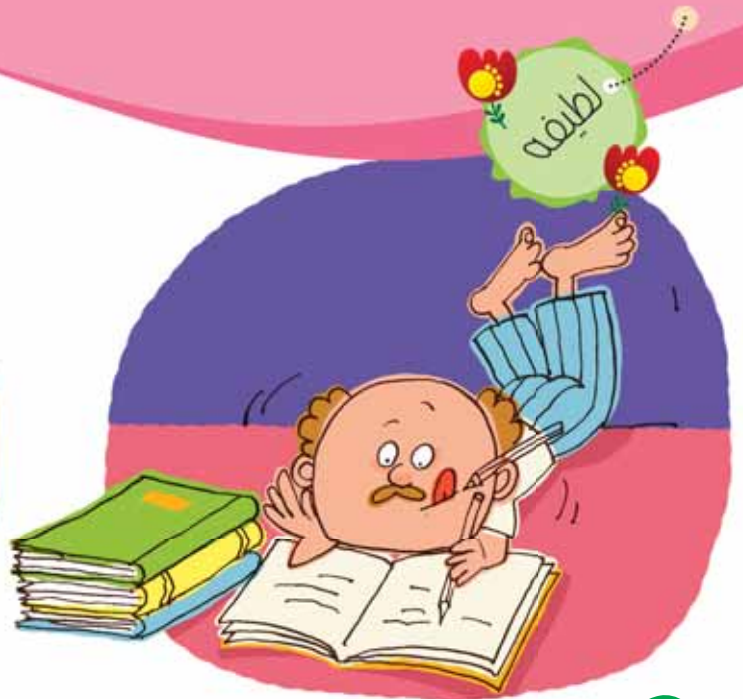
می گوید، غم‌ها را از زندگی تفریق کن. یا به جای این که به شاگردانش بگوید، دل دوستانان را شاد کنید، می گوید: «شادی‌هایتان را ضرب کنید.»
من آرزو داشتم پدر و مادرم معلم ریاضی بودند. این جوری به قدر کافی از شیرینی‌های درس ریاضی استفاده می کردند و شیرینی‌های خانه به من می رسید!

معلم ریاضی می گوید که ریاضی مثل باقلوا* شیرین است. فکر کنم شب‌ها هم خواب عدد می بیند و در کیفش همیشه خط‌کش و ماشین حساب است.
حتماً اگر از او پرسید، چه قدر دوستان دارد، جواب می دهد، صد ضرب در صد دوستان دارد.
یا به جای این که به دوستش بگوید، ناراحت نباش،



● تصویرگر: زهره بیگداو





حل مسئله

معلم: «بینم، پدرت در حلّ این سؤال‌ها به تو کمک کرده؟»
شاگرد: «نه، همه را خودش حل کرده!»

بی‌خوابی

امروز یک پشه در خانه دیدم. کنارش رفتم و کلی
برایش وزوز کردم. خواستم به او نشان بدهم، این‌که
نتوانی بخوابی، چه حسی دارد!



در اتوبوس

در اتوبوسی که خیلی شلوغ بود، مردی متوجه مرد دیگری
شد که نشسته بود و چشم‌هایش را بسته بود. از او پرسید:
«چیزی شده؟ مریض هستید؟»
مرد جواب داد: «نه، خوبم؛ فقط دوست ندارم آدم‌های پیر را
در اتوبوس سرپا بینم!»



آگهی

امروز یک آگهی دیدم که در آن نوشته بود: گربه‌ی من را
جایی ندیده‌اید؟
من هم به شماره تلفنی که داده بود، زنگ زدم و گفتم: «نه، من
آن را جایی ندیده‌ام!»
همیشه از کمک کردن به دیگران لذت می‌برم!

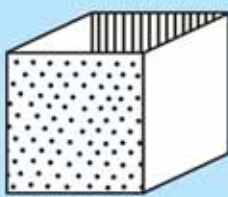
جعبه در جعبه

فاطمه عزیز باوندپور
عکاس: اعظم لاریجانی

وسایله‌های لازم:

دو تا جعبه‌ی همانند و در دو
اندازه، انواع مقوای رنگی، کاغذ
رنگی، کاغذ کادو، قیچی،
چسب و ماژیک

می‌خواهیم یک جعبه داشته باشیم که به راحتی
بتوانیم رنگ و نقش روی آن را عوض کنیم.
● برای این کار به یک جعبه‌ی کوچک و یک
جعبه‌ی بزرگ نیاز داریم طوری که جعبه‌ی
کوچک‌تر در جعبه‌ی بزرگ‌تر جا بگیرد.
● در هر دو جعبه را جدا می‌کنیم.



۱



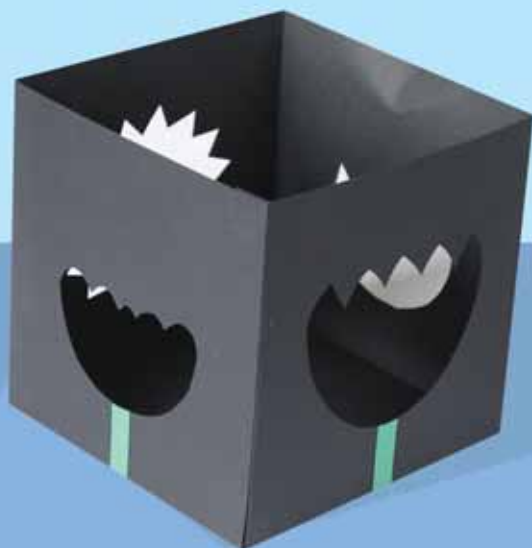
۲



۳

بزرگ‌تر روی یک مقوّا برش می‌زنیم.
 ● شکل‌هایی مانند گل یا حیوان را روی آن
 می‌کشیم و می‌بریم. (شکل ۲)
 ● حالا جعبه‌ی کوچک‌تر را توی جعبه‌ی بزرگ‌تر
 می‌گذاریم. (شکل ۳)

● روی جعبه‌ی کوچک‌تر،
 کاغذهای رنگی و کاغذ کادوهای
 مختلف می‌چسبانیم.
 (شکل ۱)
 ● به اندازه‌ی جعبه‌ی



پری غلط دیکته

● کلمه ژوبرت

را یاد نمی گیرم.»

بابا آمد و پری زیر موهایم قایم شد. از اول تا آخر دیکته، هی توی گوشم پیچ پیچ کرد. برای هر کلمه‌ی سخت می گفت: «آره! آره! نه! نه! دسته دار! دو چشم! سه نقطه!»

من هی پاک می کردم و دوباره می نوشتم. بابا روزنامه می خواند و متوجه چیزی نمی شد؛ اما دفترم را که دید فریاد کشید: «وای صبا! این همه غلط! باورم نمی شود! صابون با سین؟ طناب با ت دو نقطه؟...»

بابا که رفت، به پری گفتم: «این طوری کمکم می کنی؟»

بابا از توی آشپزخانه پرسید: «صبا بیایم؟»

هول شدم و یواش به خودم گفتم: «کاش پری غلط دیکته وجود داشت و به دادم می رسید!»

همان وقت یک پری کوچولو، اندازه‌ی یک سنجاقک، نشست روی دفترم. تعجبم را که دید، پرسید: «چرا این طوری نگاه می کنی؟ مگر صدایم نکردی؟ خب، آمدم دیگه.»

زود او را توی دستم گرفتم و توی گوشش گفتم: «امروز بابا می خواهد به من دیکته بگوید. اصلاً نمی خواهم خراب کاری کنم؛ ولی کلمه‌های سخت

طناب
صابون



تمرین کنیم؟ کلمه‌های سخت را با هم بنویسیم؟»
از آن شب به بعد، برای هر درس جدید، این قدر
نوشتیم و پاک کردیم و خندیدیم که دیکته‌ی من کمی
خوب شد. حالا من پری غلط دیکته‌ی او شده‌ام. او هم
کم کم دارد یاد می‌گیرد.

پری گفت: «حُب، من هم کلمه‌های سخت را یاد
نمی‌گیرم. حالا چه کار کنم؟ چه‌طوری به بچه‌ها کمک
کنم؟»
دلم برایش سوخت. تازه فهمیدم اولین بار است به
کمک یک بچه آمده. گفتم: «می‌خواهی با هم



تصویرگر: حدیثه قربان



منیره هاشمی

عکسِ مهربان

عکس تو ، بالای تخته
در کلاسِ کوچکی ماست
چشمِ هایت مهربانند
خنده‌ات شیرین و زیباست

آرزو کردی که باشم
در کلاسِ شاد و خوش حال
نمره های درس‌هایم
خوب باشد مثل هر سال

آرزوهایم نرفته
لحظه‌ای از قلب و یادم
درس می‌خوانم به شادی
من به عکست قول دادم

عبدالرضا صمدی

بهار آمد

فرو آمد
هوایما
سوارش بود
امام ما

هوا، روشن
زمین، خوش بو
پراز گل شد
مسیر او

همه خندان
همه خوش حال
بهار آمد
به استقبال





بازی ایستگاهی

● الناز قلی زاده
● عکاس: اعظم لاریجانی

اول، ایستگاه طناب زدن است، ده طناب می زند. سپس می دود و به ایستگاه دوم می رسد. ایستگاه دوم، ده بار پاهایش را باز و بسته می کند. سپس می دود و در ایستگاه آخر، ده تا حرکت پروانه می زند. در آخر، با سرعت تمام به سمت خط شروع می دود و از آن رد می شود. حالا زمان بازی او اعلام می شود. در هر گروه، فردی که با زمان کم تری بازی را انجام دهد، بازیکن سرعتی تری به حساب می آید.

ابتدا به گروه های چهار نفره تقسیم شوید. زمین مستطیل شکلی را انتخاب کنید یا خودتان روی زمین یک مستطیل بکشید. این مستطیل نباید خیلی بزرگ باشد. از یک گوشه ی زمین، بازی شروع می شود و گوشه های دیگر، ایستگاه های بازی هستند.

ابتدا، نفر اول پشت خط شروع می ایستد. مربی یا یکی از بچه ها با شروع حرکت، زمان را می گیرد. نفر اول از نقطه ی شروع می دود و به ایستگاه اول می رود. ایستگاه





میوه‌ها

● عبدالهادی عمرانی

تا به حال چه میوه‌هایی خورده‌ای؟ اسمشان را بنویس:

.....

چند تا شد؟

.....

این میوه‌ها چه فرقی با هم دارند؟

.....

مزه‌هایشان چه‌طور است؟

.....

کدام را بیشتر دوست داری؟

.....

به نظر تو کدام میوه، دانه‌های بیشتری را در خود پنهان کرده است؟

.....

چند تا میوه انتخاب کن. دانه‌هایشان را بشمار و یادداشت کن.

.....





حالا به این سؤال‌ها پاسخ بده:

- می‌توانیم بگوییم، میوه‌ها هر قدر بزرگ‌تر باشند، دانه‌ی بزرگ‌تری هم دارند؟
.....
- می‌توانیم بگوییم میوه‌ها هر چه بزرگ‌تر باشند، دانه‌های بیش‌تری دارند؟
.....
- می‌توانیم بگوییم رنگ میوه‌ها با رنگ دانه‌هایشان همیشه فرق دارد؟
.....
- می‌توانیم دانه‌ی هم‌هی میوه‌ها را بخوریم؟
.....
- دانه‌های میوه‌ها چه‌طوری در میوه چیده شده‌اند؟
.....
- منظم‌اند یا نامنظم؟
.....



یک میوه‌ی خیالی و دانه‌هایش را نقاشی کن:



آخر خوش مزه

سرور کتبی

قصه. خش... یک برگ از درخت، روی کتاب افتاد. مورچه گفت: «هیس!» برگ نگاه کرد و کتاب را دید. برگ هم شروع کرد به خواندن قصه.

به آخر قصه نرسیده بودند که بزغاله‌ای از راه رسید و گفت: «روز شما به خیر!» ناگهان... هام... بزغاله، ورق آخر کتاب را خورد. همه گفتند: «وای! چرا آخر قصه را خوردی؟» بزغاله خندید و گفت: «چون خوش مزه بود.» مورچه با غصه گفت: «حالا چه طوری بفهمیم آخر قصه چه می‌شود؟»

بزغاله گفت: «نگران نباشید! آخر قصه توی شکم من است. خودم برایتان تعریف می‌کنم.» بزغاله تندتند قصه را از روی کتاب خواند. بعد کمی

یکی بود. یکی نبود. یک کتاب قصه بود. زیر درخت افتاده بود. باد آمد و هو هو هو... کتاب را ورق زد و شروع کرد به خواندن قصه.

یک مورچه آمد و گفت: «چه کار می‌کنی؟» باد گفت: «هیس!...» و دوباره غرق خواندن شد. مورچه هم کنار باد نشست و شروع کرد به خواندن



نام کتاب: همه گریه‌های من
نویسنده: نادر ابراهیمی
ناشر: شهر قلم
تلفن: ۰۲۱-۸۱۷۳۵۵۱۸

فکر کرد و آخر قصه را برای همه تعریف کرد.
مورچه گفت: «نه، این آخر خوب نبود. این طوری
تمام نمی شود.»

برگ گفت: «من هم این آخر را دوست ندارم.»
باد گفت: «بیااید خودمان برای این قصه یک آخر
خوب درست کنیم.»

بعد نشستند و فکر کردند و فکر کردند و هر کدام
برای قصه، یک آخر خوب تعریف کردند.

بزغاله گفت: «همه ی آخر قصه های شما را شنیدم.
یکی از یکی خوش مزه تر بود. آخر قصه هایتان را امشب
بنویسید و فردا بیاورید تا آن ها را بخورم. روز شما به
خیر!» و پرید و هام... اول قصه را هم خورد.



● تصویرگر: الهه بهین

از تمیزی برق می زنیم

● شیدا میرزایی
● عکاس: اعظم لاریجانی

در این گفت‌گو بچه‌های دبستان مهرآیین گفته‌اند چه‌طور خانه و مدرسه و طبیعت را تمیز نگه می‌دارند. خودت بخوان و ببین.

● هوتن، پسر خوش‌فکری است. او می‌گوید: «اگر کسی در مدرسه یا خیابان زباله بریزد، باید با خوش‌رویی به او بگوییم، لطفاً آشغالی را که انداخته‌ای بردار؛ اگر دیدیم گوش نکرد، خودمان برداریم و آن را در سطل زباله بیندازیم.»



● محمدحسین، قهرمان نظافت است. او می‌گوید: «وقتی که به کوه می‌رویم، یک کیسه با خودمان می‌بریم، زباله‌هایمان را جمع می‌کنیم و پایین می‌آوریم. تازه وقتی آتش روشن می‌کنیم، در پایان کار با پدرم آب روی آتش می‌ریزیم و خاموشش می‌کنیم؛ چون آتش نباید در طبیعت روشن بماند.»



● زانبار، از آن پسرهای حواس‌جمع است. او می‌گوید: «اگر خواستیم، زباله‌هایی را که دیگران در طبیعت ریخته‌اند، جمع کنیم، حتماً باید دستکش دستمان کنیم. یا بعد از آن دستمان را خوب بشویم.»



● آرتین، یک پسر سرحال و بانشاط است. او می‌گوید: «اگر نظافت کردن یادمان برود، همه جا پر از خاک و زباله می‌شود. ما مریض می‌شویم و همیشه سرفه می‌کنیم.»



● تصویرگر: گلنار شرویان



● محمدمهدی باهوش

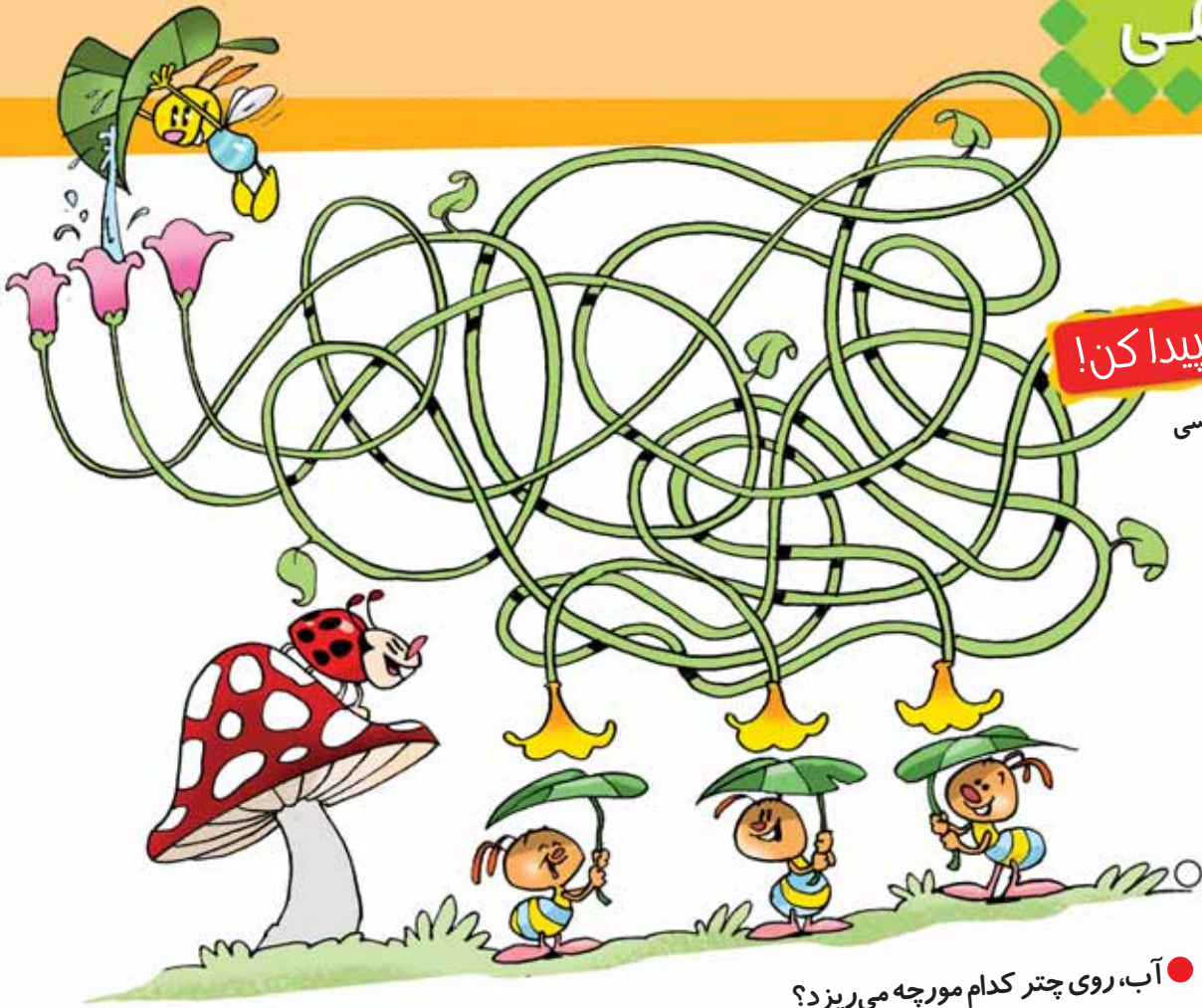
است و می خواهد دانشمند شود.
او می گوید: «وقتی نظافت می کنیم،
باید زباله های تر و خشک را از هم جدا
کنیم. پوست میوه ها و باقی مانده های غذاها،
زباله های تر است؛ کاغذ و پلاستیک و
شیشه، زباله های خشک هستند. ما
می توانیم زباله های خشک را بازیافت
کنیم؛ یعنی کاری کنیم که بشود دوباره از
آنها استفاده کرد.»



● نویان عاشق دوچرخه سواری است.

او می گوید: «تمیز نگه داشتن هوا هم مهم
است. من راه های نزدیک را با دوچرخه
می روم و سوار ماشین نمی شوم تا هوا تمیز
بماند؛ اگر بتوانیم ماشین هایی سوار شویم
که با برق کار می کنند، خیلی خوب
می شود.»





بگرد و پیدا کن!

سام سلماسی

آب، روی چتر کدام مورچه می‌ریزد؟



زهرا اسلامی

جدول

- ۱ از مرزهای کشور نگهداری می‌کند.
- ۲ دور نیست.
- ۳ نشانه و هویت هر کشور
- ۴ سعی
- ۵ نام دهی پیروزی انقلاب اسلامی
- ۶ هوای زمستان



بازی و ریاضی

● علی حیدری

حاصل جمع سنّ سینا، سامان و
ساسان ۳۳ سال است. ۳ سال
بعد حاصل جمع سنّ آنها
چه قدر است؟

● هر خرگوش ۴ پا، دو گوش و یک دم دارد؛ اگر
جمع پاها، گوش‌ها و دم‌های تعدادی
خرگوش را شمرده باشیم و به عدد ۷۷
رسیده باشیم، چند خرگوش را شمرده‌ایم؟



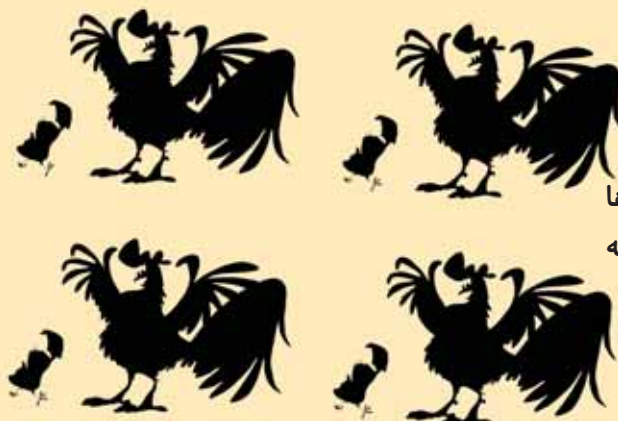
● عددهای ۱ تا ۹ را طوری در
این مربع‌ها بنویس که در هر
ردیف عمودی و افقی و اریب
(قطرها) جمع عددها برابر ۱۵
باشد.



بگرد و پیدا کن!

● سام سلماسی

● کدام یک از شکل‌ها
سایه‌ی بابا خروس و جوجه
کوچولو است؟



جانوران شگفت انگیز

طبیعت
قشنگ

مژده رخشان



مرغ حق

مرغ حق، نوعی جغد است. بزرگی اش تقریباً اندازه‌ی یک کبوتر است. اگر در یکی از شب‌های تابستان، صدای پرنده‌ای را شنیدید، ممکن است آن صدا، صدای مرغ حق باشد. مرغ حق دوست دارد نزدیک خانه‌های ما آشیانه بسازد و یا از لانه‌ی پرندگان دیگر به جای آشیانه‌ی خودش استفاده کند.

پرنده‌ی صورتی

تا حالا نزدیک برکه یا دریاچه رفته‌ای؟ اگر پرنده‌ی صورتی رنگی را آنجا دیدی که تقریباً هم قد خودت بود، یک فلامینگو است. رنگ صورتی زیبای این پرنده به خاطر نوع غذایی است که می‌خورد. اسم این غذا آرتمیا* است؛ اگر فلامینگو به هر دلیلی نتواند آرتمیا بخورد، رنگ پرهاش سفید می‌شود.

* آرتمیا جاندار است که در آب‌های شور زندگی می‌کند.





شبيه برگ

- من این جا هستم! با
دقت به شاخه‌ی درخت
نگاه کن. من را با برگ‌ها اشتباه
نگیر. من برگ نیستم؛ فقط شبیه
آن‌ها هستم. من مانتیس هستم،
یک حشره. شش تا پا دارم؛ ولی نقش روی بدنم
خیلی شبیه برگ‌هاست. این به من کمک می‌کند
تا خیلی راحت خودم را لابه‌لای برگ‌ها پنهان
کنم و شکارچی‌ها نتوانند پیدايم کنند.

حشره‌خوار

حتماً شنیده‌اید که می‌گویند مارمولک‌ها سمی هستند و اگر آن‌ها را دیدید، فوری
بکشید؛ اما مارمولک‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند، سمی نیستند؛ اگر مارمولکی
در خانه‌ی ما باشد با خوردن حشره‌ها و تخم آن‌ها، از زیاد شدن آن‌ها جلوگیری
می‌کند و این برای ما خوب است.



ماشین بادکنکی

۲ دهانه‌ی بادکنک را باز کنید و آن را روی قسمت بالای قرقره بگذارید.

۳ بادکنک را با تلمبه یا دهانتان باد کنید.

۴ سی‌دی را روی سطح صاف یک میز بگذارید. دهانه‌ی بادکنک را یک‌هوا رها کنید و آن را به جلو هل بدهید.

● چه اتفاقی می‌افتد که سی‌دی روی میز حرکت می‌کند؟

● برای کم شدن یا زیاد شدن نیروی اصطکاک چه کارهایی می‌توانید انجام دهید؟



● مجید عمیق



اصطکاک چیست؟

وقتی سطح دو چیز به یک‌دیگر ساییده می‌شود، بین آن‌ها اصطکاک به وجود می‌آید. از نیروی اصطکاک در خیلی کارها استفاده می‌شود.

● اصطکاک گاهی به درد ما می‌خورد و گاهی به درد ما نمی‌خورد. می‌توانید فایده‌ها و ضررهای آن را حدس بزنید؟



وسایله‌های لازم:

بادکنک، قرقره‌ی خالی، سی‌دی کهنه، چسب، تلمبه‌ی بادی

تا به حال یک هواناو (هاورکرافت) دیده‌ای؟ می‌دانی چه طور کار می‌کند؟ شما هم می‌توانید یک هواناو بسازید:

۱ قرقره را روی سی‌دی (لوح فشرده) بگذارید. طوری که سوراخ وسط قرقره درست روی سوراخ وسط سی‌دی باشد. با چسب، قرقره را روی سی‌دی محکم کنید تا تکان نخورد.



کیک زله‌ای

زهرا اسلامی
عکاس: اعظم لاریجانی

خوش مزه و
خوردنی

مواد لازم:

- کیک رولتی، چهار بسته
- خامه‌ی صبحانه، یک عدد ۲۰۰ گرمی
- پنیر خامه‌ای، یک عدد ۱۰۰ گرمی
- زله‌ی سیب، یک بسته
- زله‌ی آلوورا، یک بسته
- سیب، یک عدد
- شکر، یک قاشق

کیک‌های رولتی را به اندازه‌ی یک سانتی‌متر برش می‌زنیم و در ته و دیواره‌های یک کاسه می‌چینیم. بهتر است توی کاسه نایلون بگذاریم تا نجسبند. در کاسه‌ی دیگری یک قاشق شکر را با یک لیوان و نیم آب جوش مخلوط می‌کنیم. پودر زله‌ها را هم اضافه می‌کنیم و هم می‌زنیم تا حل شوند. سرد که شد خامه و پنیر خامه‌ای را هم می‌زنیم و تکه‌های سیب را به آن اضافه می‌کنیم. این مواد را در یخچال می‌گذاریم تا کمی سفت شوند. بعد آن را توی کاسه‌ی کیک‌ها می‌ریزیم و روی آن هم کیک می‌گذاریم. وقتی مواد در یخچال سفت‌تر شدند، کیک زله‌ایمان را در ظرف دیگری برمی‌گردانیم.



با کمک بزرگ‌ترها



همکاری

